



شناسنامه کتاب:

دسته بندی: شعر (بغض‌های خطخطی)

نام اثر: بغض‌های خطخطی

نام نویسنده: نسا رحمتی

ژانر: تراژدی

ویراستار: ZAHRA.JAFARI

کپیست: POLIOUCHOS

این کتاب در سایت تک رمان آماده شده است

www.taakroman.ir



بغض های خط خطی 
نسا رحمتی 
فاطمه تاجیکی 

بغض
های
خط خطی

دردهایم در تنم می پیچد.
نمی دانی که چه دردی دارد!
درد تا مغز استخوان رسیدن!
با لبخندی از جنس دروغ!



WWW.TAAKROMAN.IR

جا گذاشته‌ام

حواسم را

به گمانم

در لابه‌لای خاطرات ترک خورده‌ام!

می‌گردم همچون

دوره‌گردی،

اما نه به دنبال خود!

که به

دنبال حواسی که

پرت شده است انگار،

لابه‌لای هیاهوی ذهنم،

یا جایی

میان

جدل عقل و احساس!

گاهی؛

خالی که نمی‌شوی هیچ؛

دمادم و لبالب از غم می‌شوی!

گاهی؛

به لب‌ت می‌رسد جان

و

می‌چسبد بیخ گلو،



با هیچ استجابتی هم
آرام نمی‌شوی که نمی‌شوی!

پرم از گفتن
ناگفته‌هایی که
چنگ می‌زند
همچون خنجری تیز
بر گلویم!...

خط‌خطی می‌شود
بغض‌هایم

از حجم نگفتن‌ها.

بغض‌هایی سنگین

به سان هوای پر خلأ

و

نفس‌هایی بی‌رمق

از سر درماندگی!...

سرگردانم

میان هیاهوی دنیایی که

نمی‌فهمد مرا!

می‌شکنم

تک‌تک بغض‌های خط‌خطی شده‌ام را،

به یاد تمام ضربه‌هایی که

به شیشه‌ی دلم خورد.



نشسته‌ام میان

خرده‌شیشه‌هایی که

هر تکه‌اش

زخم خاطره‌هاییست

بر تن رنجورم!

به تاراج بردند

دنیا را،

آن‌هایی که قول

ساختنش را

به من داده بودند.

دنیایی که

صدای خنده‌ام

گوش فلک را کر کند!

افسوس،

سقف خیالی این دنیا

آوار شد

بر سر آرزوهایم؛

لبریز درد شدم و

پر بغض.

که صدای هق‌هق گریه‌های شبانه‌ام

آزار می‌دهد

گوش فلک را،

و من حتی

فراموش کرده‌ام



زمان آخرین خنده‌ی

از ته دل را!

ایستاده‌ام رو به آینه؛

مَنْ خسته!

مَنْ پُر بغض!

دو نفر هستیم!

کدامش مَنْ واقعی است؟

نمی‌دانم!

به گمانم هردو!

مَنْ خسته،

پُر از بغض‌های نشکسته،

نگاهم به خودم است،

با لبخندی از جنس دروغ!

شده‌ام نهالی بی‌ثمر،

پر درد و پر غصه!

مانده‌ام تنها

میان خروار جنگل‌ها.

چه بی‌هدف می‌رقصد،

موهای مواجهم همراه باد.

بی‌فروغ مانده

به تیرگی می‌زند

سبزی چشمانم!



چه بی صدا
به تیرگی رسید
روشنای زندگی ام!

چه دردیست این بغض!
نمی دانم؛
که چنان پیچک می پیچد،
به دور کلماتم!

از دهانم خارج نشده،
بیخ گلویش را می گیرد،
تا کلامی بر زبانه نیاید.
آری!

نمی شود، که نمی شود؛
با کلمات خط‌خطی بغض‌هایم سخن بگویم.
مجبور می شوم به سکوت!
به عادت همیشگی!

دردهایم در تنم می پیچد.
نمی دانی که چه دردی دارد،
درد تا مغز استخوان رسیدن!
می خواهم بشمارم،
تعداد شمارشش دستم نیست.
عمیق تر فکر می کنم!
باز هم نمی شود.



بی خیالش می‌شوم.

همان بی نهایت خوب است.

بی نهایت پُر درد!

دست خیالم را می‌گیرم؛

سرخوشانه می‌چرخیم به دور هم،

صدای خنده‌هایمان می‌پیچید،

لابه لای موهای مَواجِم.

چقدر لذت بخش است صدای هوهوی باد.

برعکس زمان‌هایی که حالت گرفته‌اش

و صدای باد ترسناک می‌شود.

همه چیز خوب بود.

اما؛ به یک باره،

چرا بهم ریخت؟!

صدای باد ترسناک شد!

صدای خنده‌هایمان قطع شد!

خیال سرخوشم را گم کردم!

کجا؟ نمی‌دانم!

باز مانده‌ام از خویش؛

ظاهری آرام!

درونی متلاطم!

دور مانده‌ام؛

از خوشی!



آرامش!

دل آرام!

چیزی شبیه زندگی،

در خود گم کرده‌ام!

و من دلتنگ توام.

کجای جهانم را گرفته‌ای،

که هستی و نیستی؟؟

دارمت؛ اما ندارمت.

همچون درد، در تنم می پیچی؛

اما آن طور نیستی که،

گویی هیچ وقت نبوده‌ای!

دلتنگی‌های شبانه؛

وقت‌های تنهایی!

لبخند ژکوند روزانه!

یا...

لبخند مصنوعی!

می‌نشانم بر چهره‌ام؛

تا کس نگوید چرا؟!!

تا بگویم، خوبم!

به تسبیح می‌کشم،

دانه به دانه بغض‌ها را!



با دستانی لرزان،
از ترس شکستن.
تعدادی شان نرسیده به تسبیح،
آب می‌شوند.
تعدادی اما؛
سخت و محکم،
ایستاده‌اند به نشکستن!

رفیق من!
رفیق تلخ من!
راستی؛
از چه زمانی همراهم بوده‌ای؟!
به گمانم آنقدر طولانی که،
نشود به روز و ساعت،
حسابش کرد.

می‌دانی؟!
از وجودت خسته شده‌ام.
دیگر برو پی کارت!
کجا؟ نمی‌دانم!
اما؛ برو.
لااقل،
مدتی مرا به حال خود بگذار.



می‌خواهم طعم زندگی را،

بدون وجودت بچشم!

بغض‌های لعنتی،

خط‌خطی‌های زشت.

حجم سنگین خفه کننده،

گلوی خراش خورده.

چشم‌های تر

و لبالب از اشک.

یار همیشگی!...

این فایل در سایت تک رمان تایپ و منتشر شده است و هرگونه کپی برداری بدون ذکر منبع غیر قانونی می‌باشد و پیگرد قانونی دارد.

برای منتشر کردن آثارهای خود به سایت ما مراجعه کنید.

